

MARVEL

4

**DONNY CATES
TRADD MOORE
DAVE STEWART**

SILVER SURFER BLACK



دورنامه
dorrname.ir
کاری از: کیوان داوند

TRADD
5/14/16

رشدش رو
حسن می کنم.

همینطور که
خالق خودم رو
به پشتم حمل
می کنم تاریکی
کسترش پیدا
می کنه.

گالاکتوس خیلی
پیش از اینکه شروع
به بلعیدن دنیاها
کنه. کاوشگری بود
بنام گالان.

پس از مرگ یا
نابودی دنیای خود
در محفظه رشد خود
دوباره خلق شد و به
جهان پرتاب شد و
موجودیت یافت.

او الان در اون محفظه است و من اونو
از سیاره شکننده و زنده اش دور
می کنم و در همین حین سایه
من همزمان با سایه او رشد می کنه.

و من می دونم.

زمان من که در شب
بی پایان می سوزه
بزودی به پایان می رسه.

ولی شاید... شاید اینجا
در سر آغاز زمان ... و
در مواجهه با فراموشی...

...شاید سرنوشت به
من شانس دوباره
داده...

...تا به اون
خاتمه بدم.

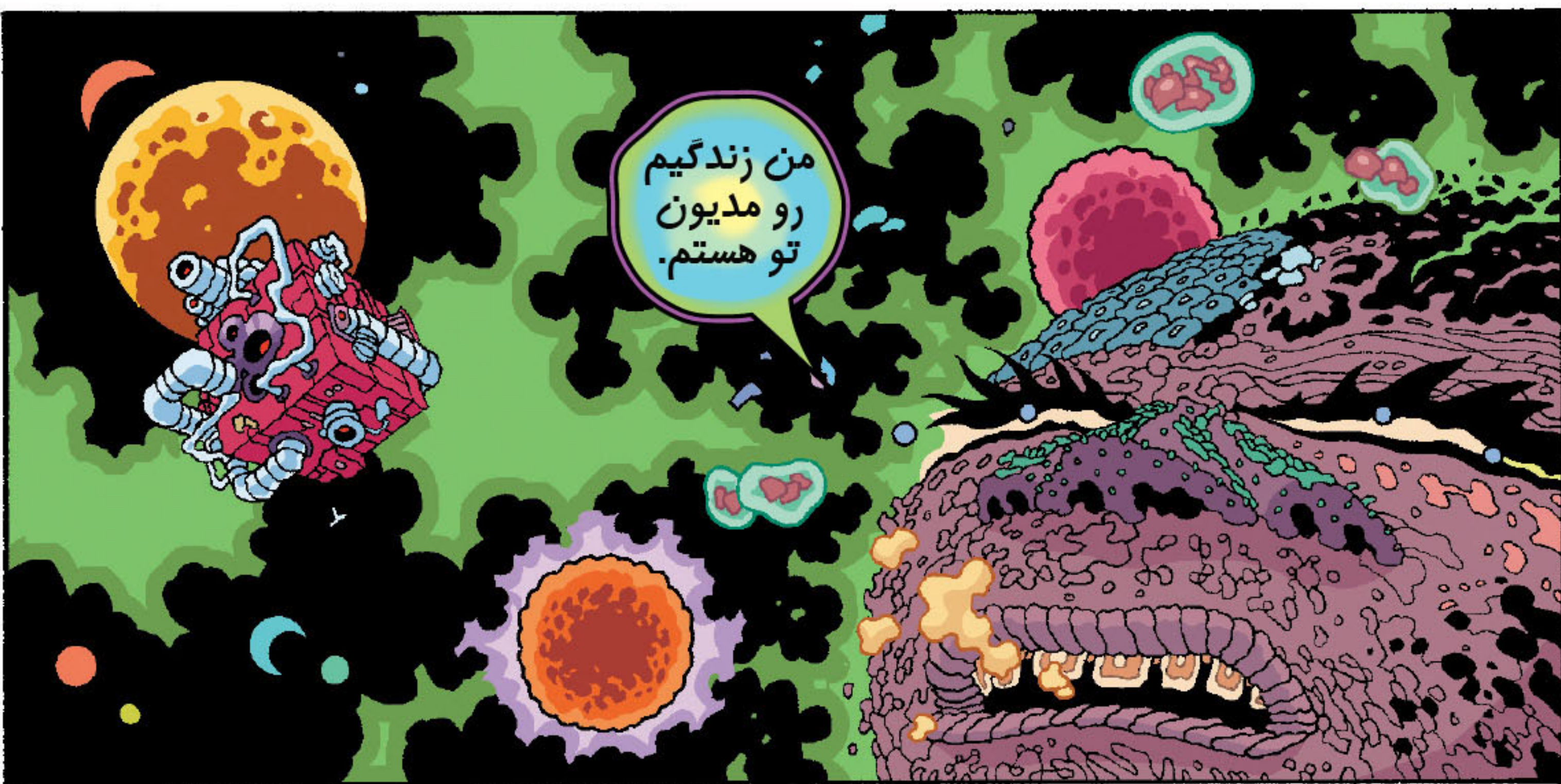
تا به همه چیز
خاتمه بدم.



نورین...

تو...
انجامش دادی.
درد از بین
رفت...

بله
ایگو.



من زندگیم
رو مایون
تو هستم.



مادیونیت
من
بیشتره...



نور!



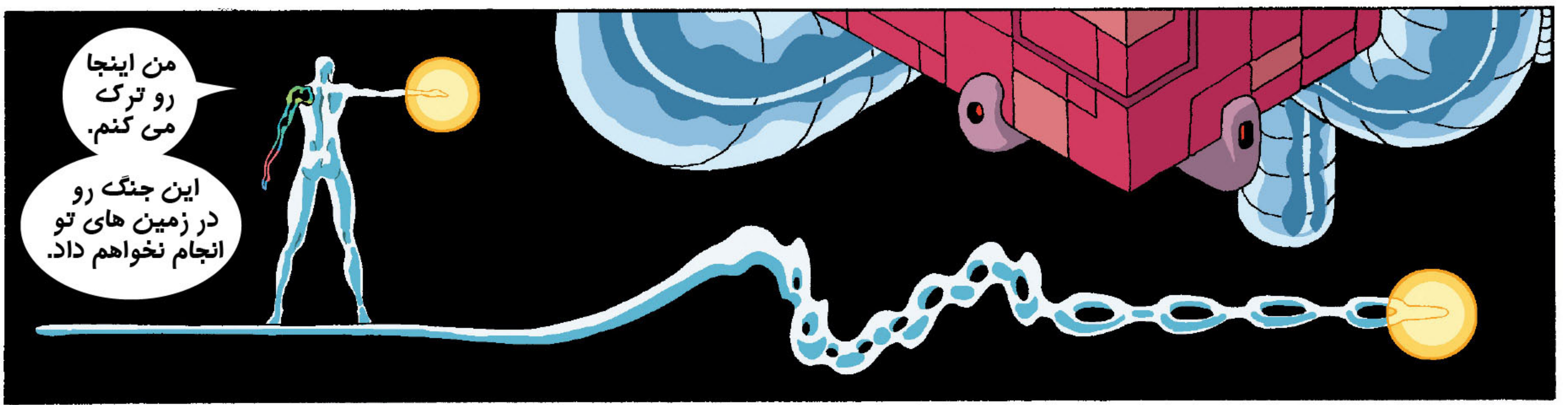
منم
حسش
می کنم...

بله...



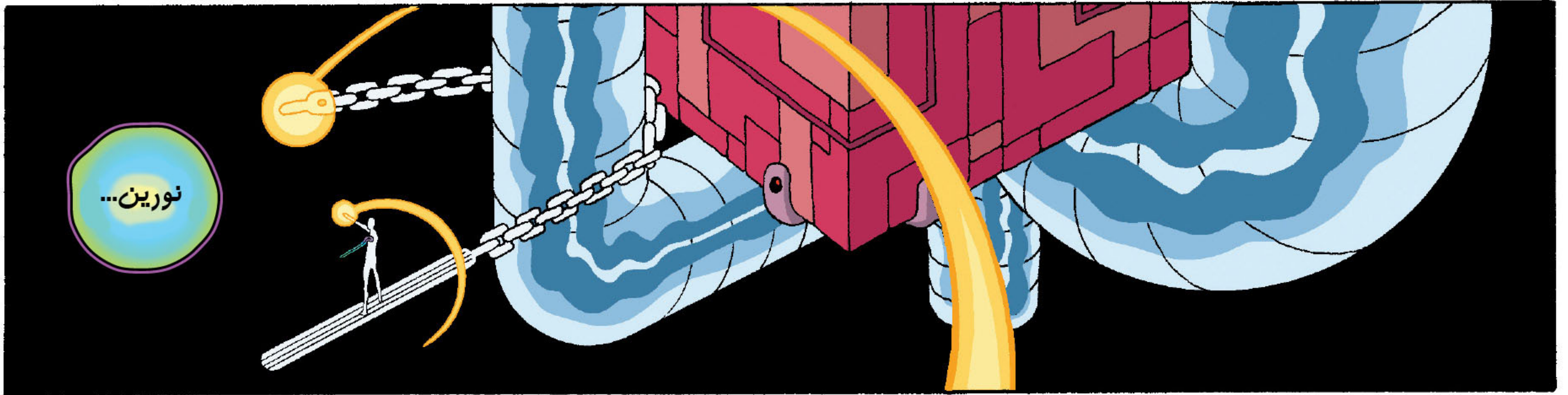
...اون
داره میاد.

کنال داره
میاد.



من اینجا رو ترک می کنم.

این جنگ رو در زمین های تو انجام نخواهم داد.



نورین...



من بخت قول دادم.

بخت کمک می کنم با این پادشاه تاریکی بجنگی.

روی کمک من حساب کن..



...من طرف تو خواهم بود.

می دونم ایگو.

ولی... معتقدم باید راه دیگه ای پیش بگیرم.



ممنون از اینکه به من پناه دادی. هرگز فراموش نمی کنم.

اونی که تو اون ماشینه خالق تونه، درسته؟

گالاکتوس؟

بله.



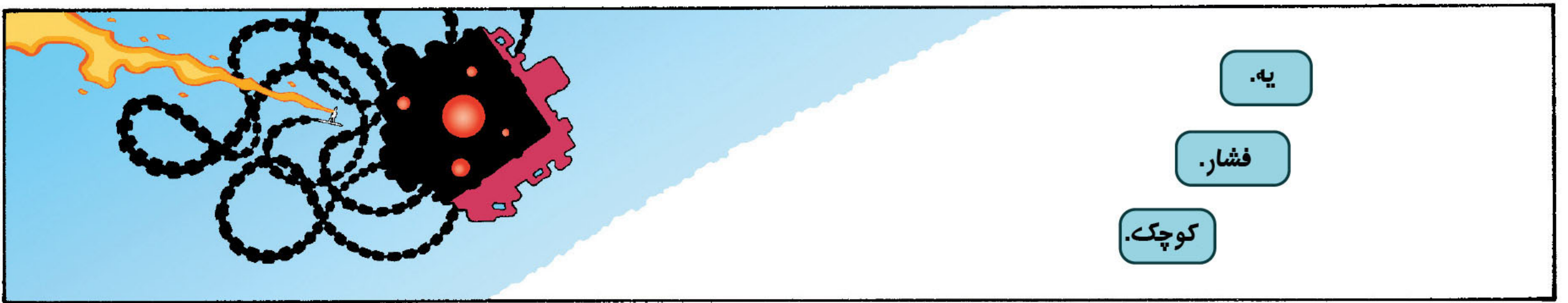
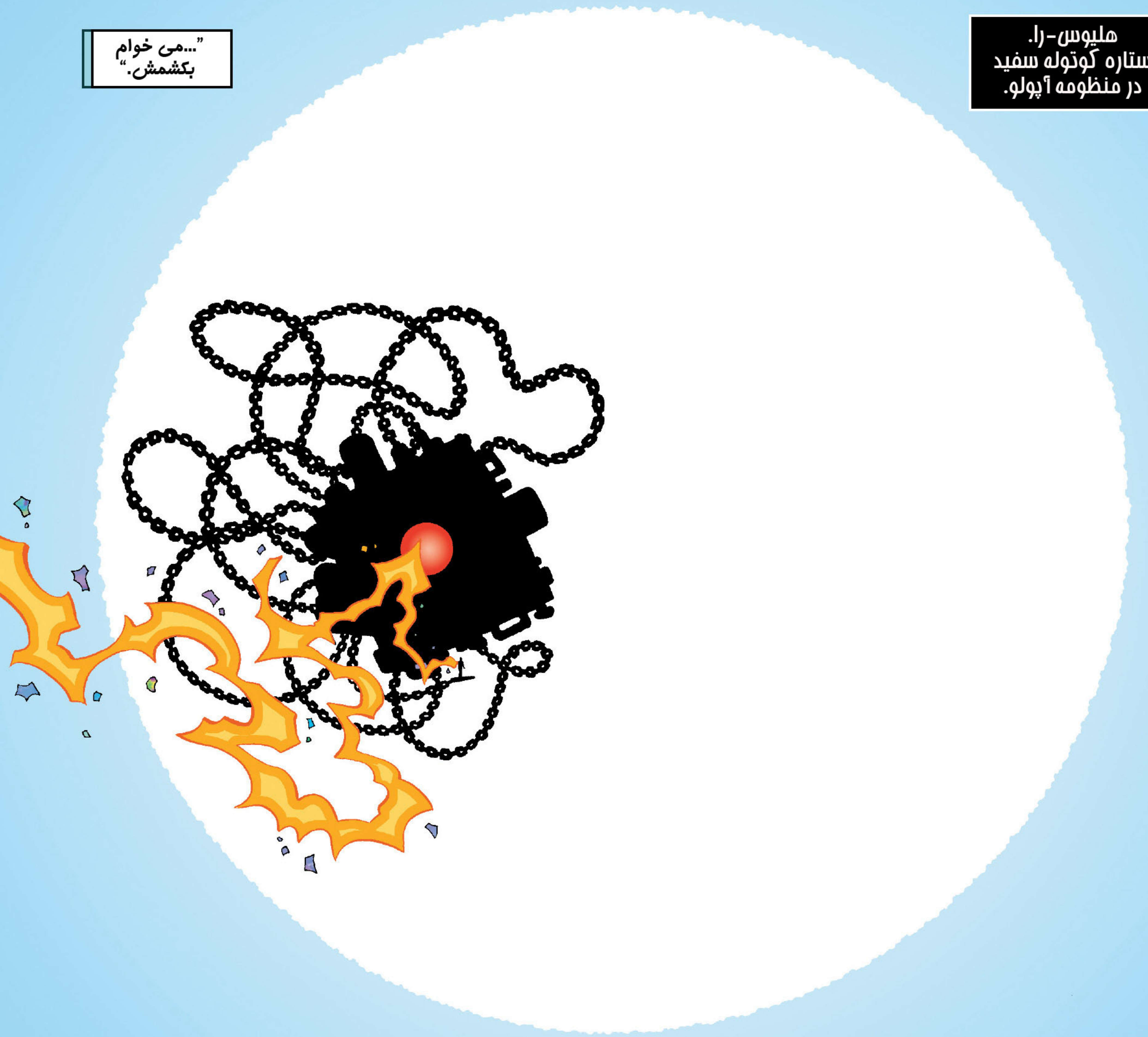
باهش چیکار می خواهی بکنی؟

مممم...

اوه...

ملیوس-را.
ستاره کوتوله سفید
در منظومه آپولو.

”...می خوام
بکشمش.“





جان افراد
بیشماری از
دست او نجات
داده شد.

صدها ستاره
نور خود رو به
تاریکی می تابوندند.



و من...



نورین...



...متأسفم.



دورنامه
dorrname.ir



نورین...



من بیا...
یا



...یو آتو؟



چی...
اینجا چیکار
می کنید؟

مشاهده گری.



تورو
متوقف
می کنم.



منو متوقف کنی؟
تو یه نگهبان و ناظری.
تو نمی تونی تو
مسائل مداخله
کنی...

نگهبان ها رأی به
زنده ماندن گالاکتوس دادند.
همیشه باید توازن حفظ
بشه.

بعد روشن
و بعد تاریک.

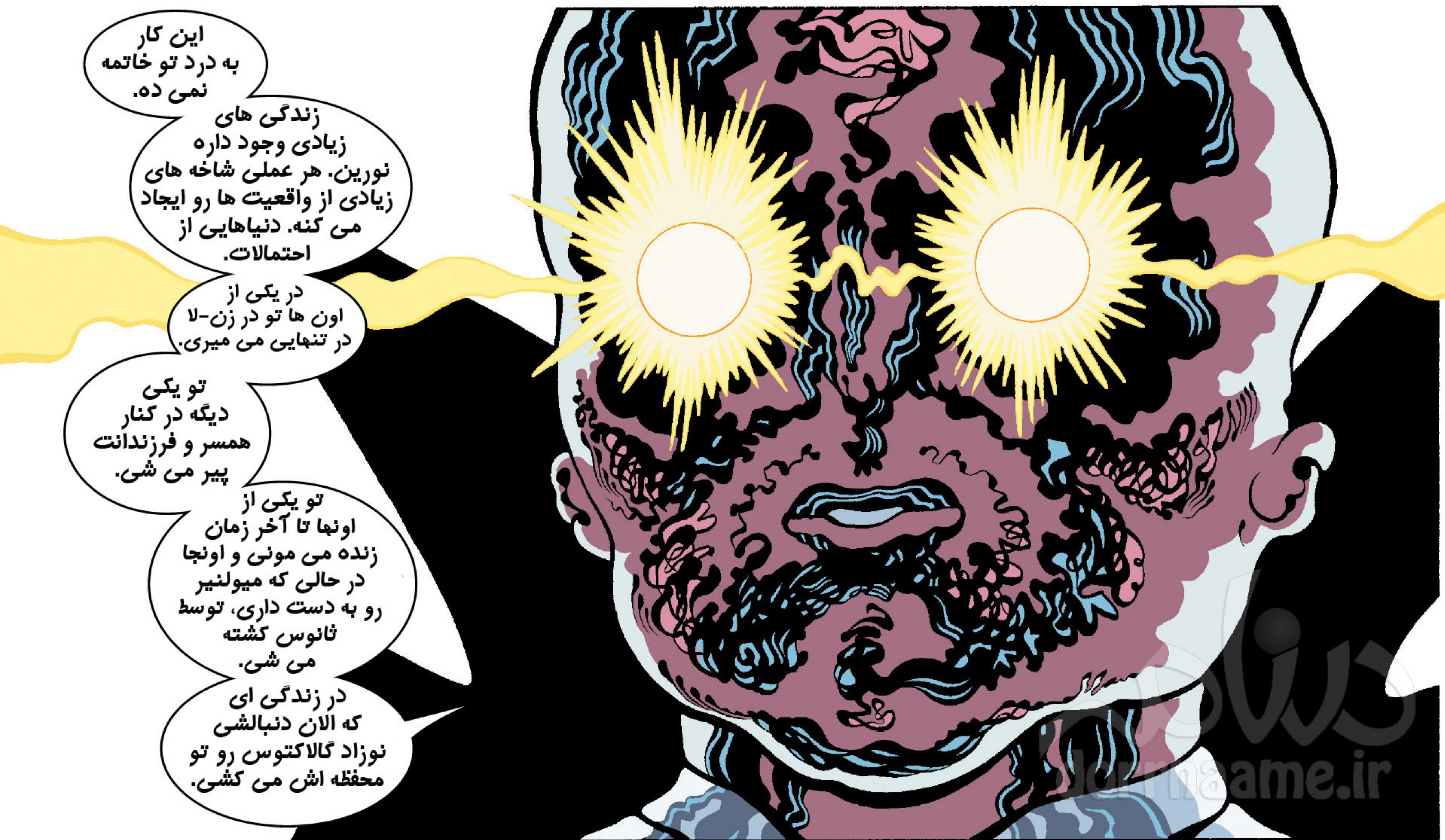
حضور تو در
این مکان دخالت
محسوب می شه.

نه
حضور من



این
جنون آمیزه.

اون میلیاردها
نفر رو می کشه!
باید از بین
بره!



این کار
به درد تو خاتمه
نمی ده.

زندگی های
زیادی وجود داره
نورین. هر عملی شاخه های
زیادی از واقعیت ها رو ایجاد
می کنه. دنیاهایی از
احتمالات.

در یکی از
اون ها تو در زن-لا
در تنهایی می میری.

تو یکی
دیگه در کنار
همسر و فرزندان
پیر می شی.

تو یکی از
اونها تا آخر زمان
زنده می مونی و اونجا
در حالی که میولنیر
رو به دست داری، توسط
ثانوس کشته
می شی.

در زندگی ای
که الان دنبالشی
نوزاد گالاکتوس رو تو
محفظه اش می کشی.



تنها چیزی
که تغییر می کنه...

ولی تو باقی
می مونی و دستجات
به خون آلوده
است.

ولی به من گوش بده...
اعمال تو... کارهایی که
انجام دادی... غیر
قابل برگشتند.



می خواهی
کاری که امروز
انجام می دی تمام
زندگین رو تحت تاثیر
قرار بده؟



نمی دونم...
...چطور
باید برنده
باشم.
نمی دونم
چطور در برابر
کنال...زنده
بمونم.

تو با تاریکی
رو به رشدی روبرو می شی
که همه ما رو تهدید
می کنه.
پایان هر
چیزی که
می شناسیم.
من دخالت
نمی کنم...
...ولی
ممکنه...



شاید بتونی
از کسی که قبلاً
یکبار بقای پس از همه
فجایع رو تجربه کرده
مشورت بگیری...



کالان...
...بله...

اگه بتونم
به ذهنش... دسترسی
داشته باشم...

اون... شاید
قدرت
بتونم...

حسش می کنم.
به ذهنش
دسترسی دارم.

و
می بینم.

ساعات پایانی که در دنیای
خودش سپری کرده.

زمستان
سیاهی که در
واقعیت اون
واقع شد.

میلیاردها موجودی
که فریاد سر می دادند
و دیده از جهان فرو
می بستند.

این تجربه
برای من هم
خیلی زیاده...

نمی تونم
...نمی تونم
تحمل کنم...

سپس از
اقیانوسی از
مرگ در حال
انجماد چیزی
برخواست...



...اون
اینجاست.

خالق من، منو
نمی شناسه.

هنوز
نمی شناسه.

احتمالاً در نظر
اون من په
افعی هستم.

افعی ای که جوهره موجودات
جوان و به دنیا نیامده رو
از درن لانه می دزده.

و حق داره.

می تونستم نور و قدرت کیهانی
اونو بگیرم و ازش برای درمان لایه
دفاعی آسیب دیده ام استفاده کنم.

برای
ترسوندن من.

بنابراین اون
فرم نوزادی
خودش رو تغییر
می ده تا منو
به وحشت بندازه.

کافیه
گالاکتوس!

بهم نشون
بده کی
هستی!

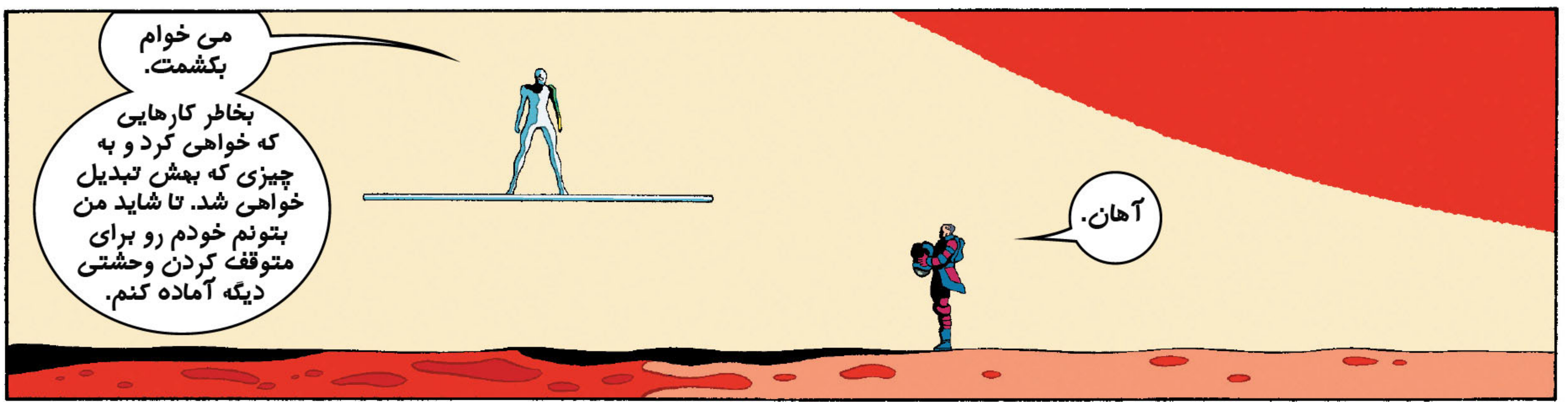
ولی من چهره حقیقی
گالاکتوسی که دنیاها رو
می بلعید، می شناسم...

...و ترس من
فرو ریخته.

نه،
گالان...
...چهره
واقعیت.

چرا...

چرا به
من حمله می کنی
مسافر؟
تو
کی هستی؟



می خوام
بکشم.

بخاطر کارهایی
که خواهی کرد و به
چیزی که بهش تبدیل
خواهی شد. تا شاید من
بتونم خودم رو برای
متوقف کردن وحشتی
دیگه آماده کنم.

آهان.



و این
کارهایی که من
انجام خواهد داد...

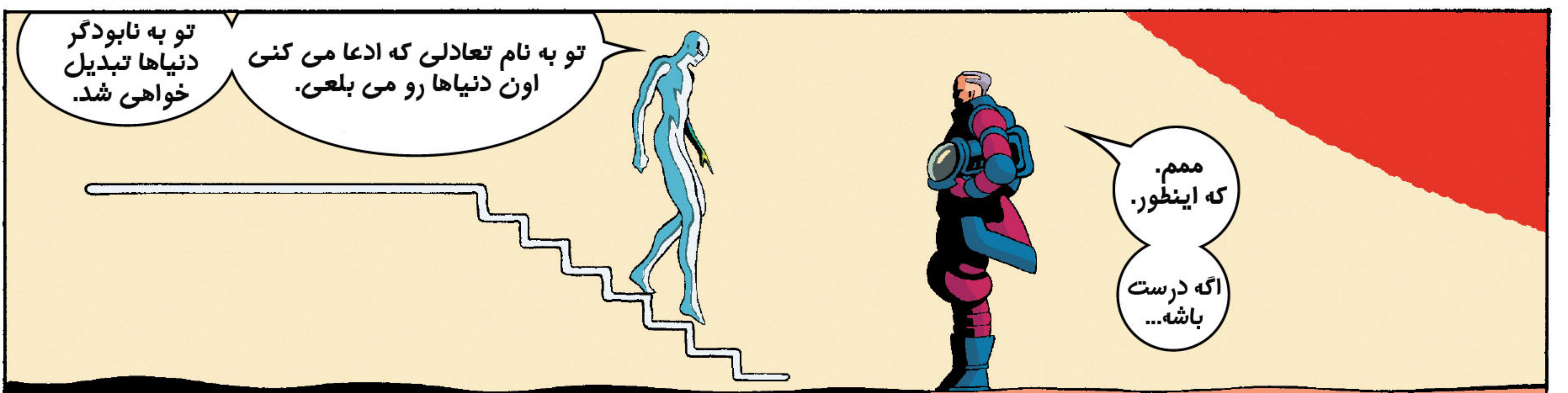
...آیا باید قبل
از اعدام شدنم بدونم
چه جرایمی مرتکب
شدم؟



قراره
به چی تبدیل
بشم؟



مرگ.

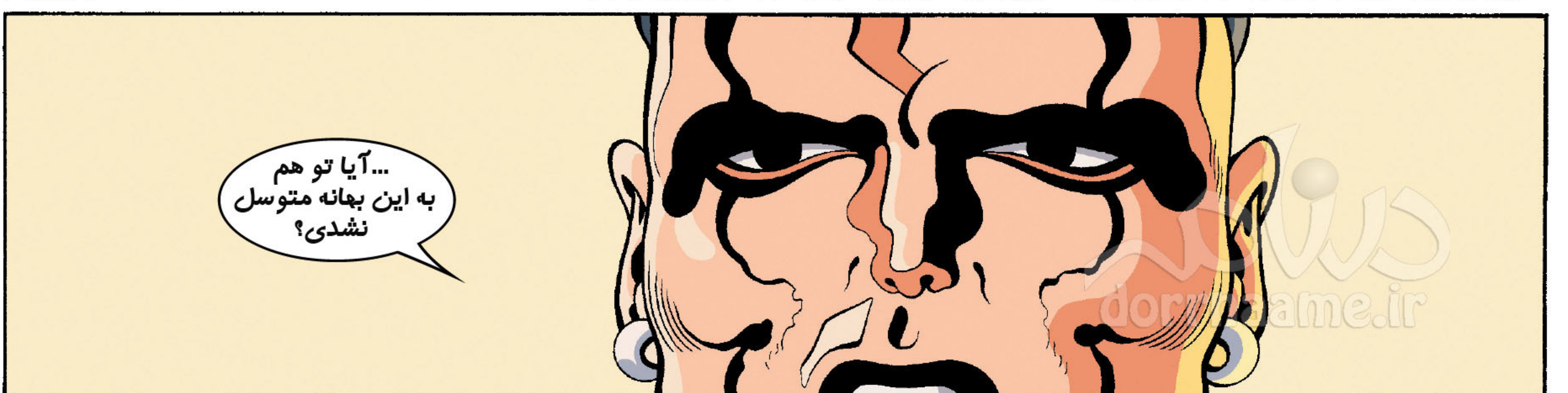


تو به نابودگر
دنیاها تبدیل
خواهی شد.

تو به نام تعادلی که ادعا می کنی
اون دنیاها رو می بلعی.

ممم.
که اینطور.

اگه درست
باشه...



...آیا تو هم
به این بهانه متوسل
نشدی؟



متأسفم.

تو امیدواری
که با خاموش کردن
شعله زندگی من از یه
وحشت دیگه جلوگیری
کنی؟

حاضری
برای شکست
تاریکی، نور رو
فدا کنی...

... تو هم
که داری با مرگ
به سر نوشت تعادل
می بخشی.



من اینو
حس کردم
مسافر.

می تونم...
حس کنم که جهان
هستی داره منو به سمت
هدف خاص خودش
می کشونه.

این قدرت
جدیدم رو...

من... خیلی
چیزها می دونم.
بزودی خیلی بزرگتر
از این فرم خواهم
شد...

... و رشد
می کنم...



... با عطش
زیاد.



تو
نمی تونی...
با تاریکی...

... یه چیزی
رو در مورد طبیعت
تعادل جهانی
می دونم.

پس هر کاری
لازمه انجام بده.
ولی به عنوان کسی
که به حقیقت خیره
شدی و زنده
مونده...



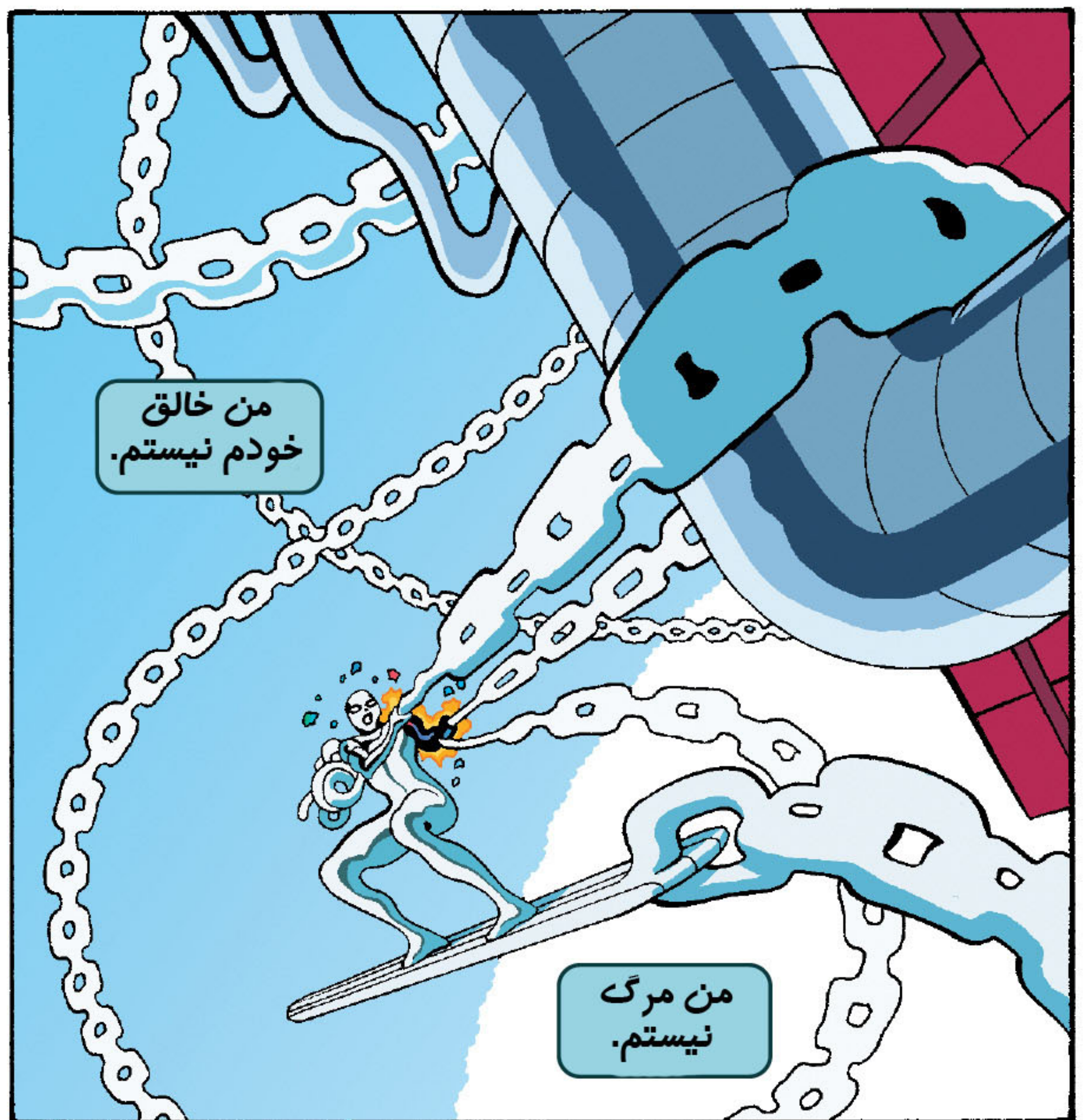
... به تاریکی
غلبه کنی.



نه...

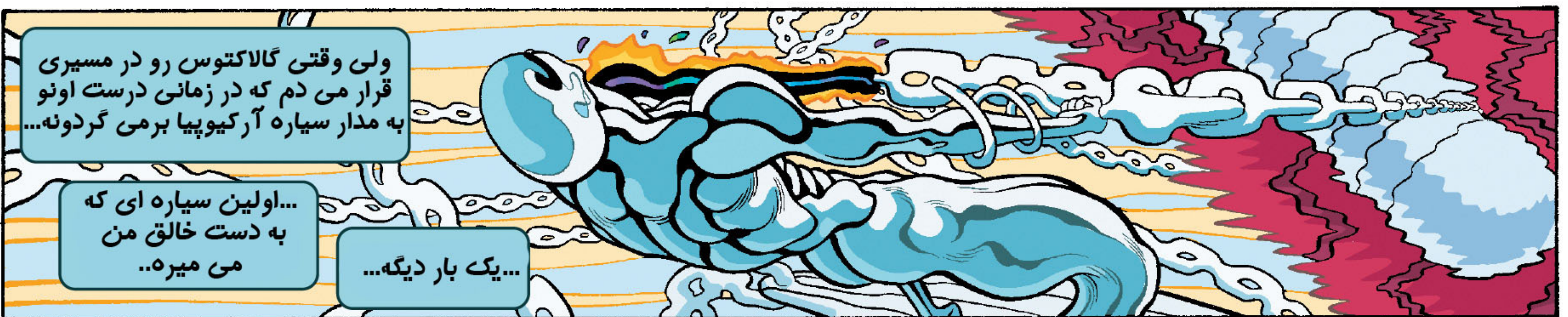


...نه، تو
نمی تونی.



من خالق
خودم نیستم.

من مرگ
نیستم.



ولی وقتی گالاکتوس رو در مسیری
قرار می دم که در زمانی درست اونو
به مدار سیاره آر کیوپیا برمی گردونه...

...اولین سیاره ای که
به دست خالق من
می میره..

...یک بار دیگه...



...نفرین و...



مرگ رو
حس می کنم.



ولی نه
بدون امید.



چون در زمانی که در ذهن
نابودگر دنیاها بودم...



...چیزی که باید یاد گرفتیم.

نورین...
تو بر گشتی...



وقت توضیح دادن ندارم.

الان که حرف می زنیم تاریکی گلوی منو فشار می ده.

به کمکت نیاز دارم.



ذهن منو بخون ایگو.

نشونت می دم.



نورین...
...

آیا این...
...

مطمئنی؟



بله.
تنها راه
برد
همینه...

کاری که می خواهی
بکنی... در قدرت من هست.
تو می خواهی در مسیرهای کیهانی
به حرکت دربیام... و تو رو به
همه چیز وصل کنم.



بله.



پس با من
همراه شو. چشم
ذهن خودت رو به ذهن
من پیوند بز
سرفر...

چشمانت رو باز
کن و به بینهایت خیره
شو.

می تونم
ببینم...



"از میان ستاره ها
...زندگی رو.



"همه اونها
مر تپتند.
می تونم همه
رو حس کنم.



"اونها هم مثل من تاریکی در حال
رشد رو... حس می کنند...



"...اونها خیلی
وحشت زده هستند.



"بهشون بگو ایگو.
بهشون بگو ازشون
چی می خوام."



بهشون بگو تا بذر
حیات رو به ورطه
بپاشند.



"و با نور خودشون
اونو خفه کنند!



"حالا متمرکز
شو. کانالیزه کن
همه اونو...



...به
درون من.



انجام شد
نورین. چیزی
که نیاز داری بهت
داده شد... ولی من
متوجه نمی شمو...
این چیه... تو چی
ساختی...



چیزی که
لازم دارم
به دست
آوردم.



دیگه تاریکی رو نفرین
نمی کنم ایگو...

پس...
چیکار
می کنی؟

می سوزونم.

ادامه دارد!

MARVEL

4

DONNY GATES
TRADD MOORE
DAVE STEWART

STARVAERK BLACK

